

چشیدن طعم های جدید

هر کدام از فصل ها نماد یک دوره از زندگی انسان است. یک جوری که حتی برخی ها

حسین شکیب راد دبیر «نوجوانه»



می گویند هر کس اگر فصلی را دوست داشته باشد معمولاً از آن دوره زندگیش لذت می برد. به طور مثال بهار نماد کودکی انسان است که در حال شکوفایی و زیبایی است. تابستان هم بخواهی نخواهی رنگ و بوی نوجوانی دارد. شاید این که اصولاً در ایام تابستان تعطیل هستیم و لااقل از درس و مدرسه خبری نیست هم در پیوند همیشگی نوجوان ها با این فصل داغ بی تاثیر نباشد.

حالا مفصل تر درباره این فصل و حواشی و ابعاد مختلف آن در میانه نشریه خواهید خواند. اینجا حرف من یک چیز است؛ داغ دیدن. البته نه اینکه بخواهم شما را توصیه کنم به این که سعی کنید بخشی از اقوام یا دوستانتان را از دست بدهید که همان معنی متداول داغ دیدن است؛ نه. حرفم استفاده از آفتاب است.

اغلب ما فصل تابستان که می شود توی کوچه و خیابان از زیر سایه درختان و دیوارهای بلند عبور می کنیم، کلاه نقابدار می گذاریم یا ترجیح می دهیم زیر کولر و در اتاقمان بمانیم. بعد هم آمار را مرور می کنیم که ۹۰ درصد مان از کمبود ویتامین D رنج می بریم. غافل از این که خورشید با همه وجودش دارد نور و گرما را عادلانه بین همه ما تقسیم می کند.

حالا الان اهل فن و غیر فن صدایشان در می آید که لایه ازن سوراخ است و آفتاب پوستمان را به فنا می دهد و هزار غرو لند دیگر. اما باز هم کاش حرف اصلی من را بدانید. این که گاهی اگر چیزی را به دست نمی آوریم یا از چیزی محرومیم، تنها دلیلش خودمان هستیم. حواسمان نیست که خدا نعمت را دودستی در اختیارمان قرار داده ولی این خود ما هستیم که گاهی به هر بهانه ای از بهره بردن از آن نعمت سرباز می زنیم. مثلاً نعمت پدر و مادر. حتی وقتی اوقات فراغتمان در تابستان بیشتر می شود باز هم سعی می کنیم یک جوری خودمان را از گرما و نور وجودشان محروم کنیم و پناه ببریم به کنج اتاقمان. این تابستان منوی انتخاب هایت را تغییر بده. طعم دیگری را بچش. فرصت خوبی داری. باور کن!



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۳۱۶ تیر ۱۴۰۰

نوجوانه



اگه تا حالا

نمی دونستی

چطوری می تونی

برای نوجوانه

مطلب بفرستی

یه راه ساده بهت

پیشنهاد می کنم

کافیه یه پست

با متن زیبا تو

پیج شخصی

خودت بذاری و

#نوجوانه

رو هم پابینش

قرار بدی؛ ما تورو

پیدا می کنیم

این تکه از زمین

زل زدم به کبوترهای این حرم سرتاسر طلایی؛ سفیدی هایی که وسط طلایی ها می درخشند. هوای خنکی که می خورد به صورتم اشک های لرزان روی صورتم را خشک می کند و من هندزفری را محکم تر توی گوشم فشار می دهم و جهانم را بسته تر می کنم. این منم که گوشه صحن انقلاب جمع شده ام بین افکار و حرف هایم. اتفاقاتی به گلویم چنگ می زند و من را تبدیل می کند به یک آدم گله مند. اینجا مشهد است و حرم امام رضا (ع)، اینجا هوایش، آفتابش، درو دیوارهایش با بقیه زمین فرق دارد و بعضی از حرف ها را می شود فقط در این تکه از زمین اشک کرد و گفت. اینجا یک نفر همه چیز را می شنود، اینجا یک نفر تو را با تمام خودت در آغوش می گیرد. در این تکه از زمین می شود برای همیشه گم شد، ناپدید شد و محو شد. این تکه از زمین وسط جنگ ها و خستگی های زندگی پناهگاه بغض های مردم خسته این زمانه است. در



عطیه آزادی طلب

تهران

و دیوارهای فیروزه ای اینجا چشم های آدم را بارانی می کند. عطر کسی اینجا پیچیده است که فکر درگیر هر آدمی را آرامش می بخشد و ساعت هشتی که همه مان را یاد تو می اندازد. ساعت ۸ همه ما بیشتر دلتنگ پیچیدن صدای نقاره در گوش هایمان می شویم. ساعت ۸ شاید بیشتر یاد کودکی هایمان و دیدن دور حوض های سراسر آبی می افتم. من دوست دارم خیالاتم را وسط این تکه از زمین نگه دارم... پس روی کاغذ می نویسم؛ خوشا به حال خیالی که در حرم مانده و هر چه خاطره دارد از این محل دارد. کاغذ را یک گوشه این تکه از زمین می گذارم و می روم... اما خیالم همین تکه از زمین می ماند؛

باتری تمام شده قلبم

(وقتی گوشیمو نگاه می کنم و زده low battery)

روی تخت دراز کشیده ام و دارم به خاله زنک بازی های اینستاگرام نگاه می کنم. همه خوشحال و خنداندند و هرکسی یک دسته بادکنک را دستش گرفته و به بهانه تولد و جشن صد روزگی و هزار چیز دیگر ده ها عکس را در صفحه خودش توی چشم و چال مردم می ریزد! پیام شارژ تلفن همراه شما از ۲ درصد کمتر است که روی صفحه نمایان می شود، توجهی نمی کنم و آن را رد می کنم. باز هم چشم و گوش هایم را می دوزم به این بازی های اینستاگرامی... هزار بار دانه دانه پست های اکسپلورر بی پایان را ورق می زنم.

این بار پیام شارژ تلفن همراه شما از ۵ درصد کمتر است روی صفحه نمایان می شود. آن را رد می کنم و باز می آیم که اکسپلورر را از سر بگیرم که می روم توی فکر. فکر به اینکه چشمانم هم حسابی باتری شان کم شده. به اینکه گوش هایم هم همین طور و به اینکه این روزها باتری قلبم هم حسابی کم شده و من هشدارهای آن را حسابی نادیده می گیرم! به اینکه حتی وقتی می روم تا

زینب گلزاری

تهران

برای مدتی قلب و گوش و چشمم را به شارژ بزنم، باز هم سراغ منبع درستی نمی روم و آنها را با یک شارژر تقلبی که فقط برای مدتی آنها را به ظاهر سر حال نگه می دارد، شارژ می کنم! دستم را دوروبر تخت می چرخانم تا سر شارژر را پیدا کنم. سر آن را به گوشی وصل می کنم. صفحه گوشی روشن تر می شود و جان تازه ای می گیرد. علامت قرمز درون شکم باتری، سبز می شود و صدای نفس کشیدن باتری توی گوشم می پیچد. هندزفری را از گوشم بیرون می کشم و گوشی را کنار می گذارم. باید به چشم و گوشم استراحت بدهم، باید قلبم را تقویت کنم. باید دنبال یک شارژر اصل برای روج خسته و بیچاره این روزهایم باشم!



قاتل زنجیره ای

تو که نباشی، اقوام و آشنایان ما بیکار می شوند! دیگر کسی نیست پوشش لحظه به لحظه خواندن و نخواندن درس مان را بدهد! تحلیل رتبه مان در منطقه و کشور و درصدهای خام تعداد سوالات نزده و غلط با سخنان گوهر بار همسایه بغلی مان تلفیق نمی شود!

اصلامی دانی بعضی وقت ها سبب آشتی می شوی تا بفهمند قبول شده ای یا نه!

وقتی تو نباشی مخابرات خطهایش آزاد می شود!

اصلامی دانی تو برای آنها مفرح ذاتی و چون هر ساله



معصومه سادات رضوی

یزد

برمی آیی ممد حیات! از تو، جانشین و خاتمان سوز تر مگر بود! کسی فکرش را نمی کرد اما تو همه را غافلگیرانه، غافلگیر کردی! دو کاف مزدور، چنان خفت مان را گرفته اند که آب دهانمان را به زور و با مشقت و لگد قورت می دهیم! مثل یک فرشته نامهربان، یک سال به دورمان می چرخد! با نیشگون بیدارمان می کند و با لگد خواب مان می کند! کنکور و کرونا، طنز تلخی بود که روزگار برای مان ساخت. حتی از طنزهای تلخ مهران مدیری، تلخ تر! کنکور، قاتل زنجیره ای همه ما دانش آموزان بوده و هست. (دلم نمی خواهد این را بگویم اما خواهد بود!) و کرونایی که تازه ترین و کامل ترین سلاح سردش است. این دو که ژست مرید و مراد بر خود گرفته اند و عصا ره جوانی و نوجوانی ما را در شیشه می ریزند و کنج طاقچه دل شان می گذارند و برچسب شیشه و عمر بر آن می زنند، سکاسی تلخی است از روزگار یک نوجوان. تو که نباشی حال ما خوب می شود، باور کن!

مدرک فارغ التحصیلی اینجانب الهام محسنی کلور فرزند علی به شماره شناسنامه ۱۹۰۰۷ صادره از تهران در مقطع کارشناسی رشته مهندسی تکنولوژی نرم افزار کامپیوتر صادره از واحد دانشگاهی آزاد ورامین پیشوا با شماره ۱۵۸۹۱۴۳۰۲۶۲۴ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین- پیشوا به نشانی: ورامین، پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی پیشوا ارسال نماید.

برگ سبز و سند کمیانی خودرو پژو ۱۶۰۰ آر دی، مدل ۱۳۸۴، به رنگ یشمی روغنی، شماره انتظامی ایران ۱۳-۹۲۹ م ۹۲، شماره موتور 11784008492، شماره شاسی 13410642 به نام فخری سادات حسینی ابری مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو رنو ساندرو هاج یک، مدل ۱۳۹۸، به رنگ سفید روغنی، شماره انتظامی ایران ۴۰-۸۴۱ ج ۷۱، شماره موتور K4MC697R1121123، شماره شاسی NAPBSRBYNK111678 به نام آریتا نورپور مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.